



فلسفہ اسلامی

استاد امینی نژاد

فهرست

۳	ادامه تقریر علامه طباطبائی از برهان صدیقین
۷	تقریر شیخ اشراق از برهان امکان
۹	اثبات توحید خداوند متعال
۱۰	طرق متعارف اثبات توحید خداوند متعال
۱۷	اثبات توحید خداوند متعال بر اساس برهان صدیقین
۲۰	نقد و بررسی چند شبهه رایج
۲۰	شبهه نخست؛ رؤیت خداوند متعال

اثبات توحید خداوند متعال

مطلب دوم در الهیات بمعنی الاخص، بحث اثبات توحید ذات باری تعالی هست. یعنی ما ذات واجب الوجود را اثبات کردیم اما این ذات واجب الوجود چرا باید یکی باشد؟! خب میشود فرض تعددش هم کرد. البته بحث توحید را می دانید مثلاً اینکه اینجا بحث می کنیم توحید ذاتی است، یعنی یک ذات واجب الوجود داریم. توحید صفاتی داریم، توحید افعالی، توحید عبادی و... داریم و انواع توحیدهایی که مطرح می شود.

نکته اصلی اینجا است، اگر این ثابت شود بقیه در زیرمجموعه ثابت خواهند شد. بحث ما راجع به این است که واجب الوجودی که اثبات کردیم چرا متعدد نباشد؟! بگوییم که دو یا چند واجب الوجود هستند. نه اینکه یک واجب الوجود باشد. یک نکته را در اینجا عرض کنم، اثبات اصل واجب الوجود راحت تر است از اثبات توحید واجب الوجود.

کارهایی که فلاسفه انجام دادند، فضت را آسان و ساده کرده است ولی وقتی مقایسه می کنیم اثبات واجب خیلی راحت است. در استدلالها هم نگاه کنید، می بینید که واجب الوجود بسیار آسان اثبات می شود. اثبات توحید سخت است و اثبات صفات یک مقدار بیشتر سخت است.

مثلا شما وقتی می‌خواهید حیات و علم او رو ثابت کنید به چندین قاعده از قواعد فلسفی نیازمندید تا علم او و حیاتش را اثبات کنید.

توحید هم در چنین فضایی قرار دارد. اصل اثبات واجب الوجود بسیار آسان صورت می‌گیرد.

حالا برسیم به فضای توحید، خصوصا فضاهای متعارف خیلی سخت است. چه اشکال دارد که چند خدا باشند و این ها تقسیم کار کرده باشند، خب بعضی ها خیلی این تصوراتشان قوی است و قدرت دارد. می‌گویند چه اشکال دارد ما که اینطور با هم سازگار داریم، البته نداریم، و یک فضا را پیش می‌بریم، خدا که دیگر باید خدای اخلاق باشند، با همدیگر می‌سازند و تقسیم کار می‌کنند و هیچ مشکلی هم پیش نیاید. و مثلا همه استفاده کنیم، چه اشکالی دارد که اینطور تصور کنیم؟!

در فضاهای عمومی یک مقدار فضای اثبات توحید با سختی و صعوبت ممکن است همراه شود.

طرق متعارف اثبات توحید خداوند متعال

در کارهای عقلی و فلسفی، دو تا راه را ما الان مطرح می‌کنیم، در میان بیانات فلسفی، یک راه مبتنی است بر طرق متعارف اثبات باری تعالی، که مثل برهان امکان و امثال اینهاست،

یک استدلال برای توحید باری تعالی مبتنی است بر سنخ دوم استدلالها که اثبات واجب الوجود می‌کردیم، یعنی براهین صدیقین و تفاوت این دو را هم به تدریج توجه خواهید کرد که بر اساس برهان صدیقین چقدر آسان مسئله توحید حل می‌شود.

اما طریق اولی که برای اثبات توحید باری تعالی مطرح میکنند به این سبک است. اگر واجب الوجود- مدعای ما این است که واجب الوجود یکی است، حالا اگر فرض کنیم که متعدد است- متعدد باشد، ما سوالمان متوجه سرّ تعدد می‌شود که چرا این ها متعدّدند؟!

خب طبیعتا این ها باید یک نقطه مشترکی داشته باشند چون همه اینها واجب الوجود بالذات اند. پس در نقطه ی ذات یک فضای مشترک و یک قدر مشترکی هما اینها داشته باشند.

خب چرا اینها متعدد می‌شوند؟ باید برگردیم به اینکه یک عامل درونی دیگری وجود دارد که هر یک از اینها را از دیگری، ممتاز می‌کند. یعنی اگر شما چند واجب الوجود در نظر بگیرید، در اصل واجب الوجود بودن که نقطه اشتراکی شان هست، یعنی به تعبیری اینها ما به الاشتراک است.

اما قطعا یک عامل امتیاز هم خواهد داشت. یعنی یک چیزی که او را از دیگری ممتاز کند. چندین مشکل این جا به وجود می‌آید که در عبارت علامه در بدایه به یک اشکالش توجه شده است.

که من حالا همین اشکال را مطرح می‌کنم. چندین اشکال شکل می‌گیرد ولی آن اشکالی که ایشان در اینجا مطرح می‌کند. اگر بگوییم اصل وجوب بالذات در همه مشترک است و بعد هر یک از اینها یک عامل اختصاصی و ویژه دارند، معنایش مرتب شدن هر ذات واجب الوجود از دو جزء است. جزء ما به الاشتراک یعنی جزئی که اشتراک با همه دارد. و جزء اختصاصی خود و اگر بگوییم واجب الوجود مرکب از دو جزء است، هر مرکبی محتاج به اجزایش است. یعنی مرکب بما هو مرکب، دیگر واجب نخواهد بود. کلام به اجزای او بر می‌گردد و خب اگر بگویید اجزایش واجب است، اجزایش واجب الوجود است، یعنی شما تعدد واجب را فرض کردید، دوباره همین استدلال در آنجا جاری خواهد شد

یعنی شما به یک جایی را که بگویید واجب الوجود بالذات است نخواهید رسید، یعنی تعدد واجب منتهی می‌شود به انکار واجب الوجود. یعنی اصلا واجب الوجودی نداریم درحالیکه واجب الوجود را قبلا اثبات کرده ایم. اگر واجب الوجود اثبات شد، حتما باید واجب الوجود واحد باشد. نمی‌تواند متکثر باشد. چرا؟ چون اگر متکثر باشد پس یک جزء اشتراکی دارد، قطعا باید یک جزء اختصاصی هم داشته باشد، اگر جزء اختصاصی هم در کنار جزء اشتراکی داشته باشد، یعنی هر واجبی مرکب از دو جزء اشتراکی و اختصاصی می‌شود، یعنی مرکب خواهد شد. اگر مرکب باشد، یعنی مرکب از اجزاست، هر مرکبی محتاج به اجزاست و دیگر امر محتاج نمی‌تواند که واجب الوجود بالذات و مبدا باشد. مبداءش آن ریشه‌ها و اجزایش است. و اگر بگوییم اجزایش واجب است، یعنی متعدد را فرض کردیم و بازهم این استدلال در او جاری خواهد شد.

سؤال: چرا باید اشتراک داشته باشند؟

استاد: چون همه واجب الوجودند. وقتی همه واجب الوجود هستند، اگر نقطه اشتراکی بالذات نداشته باشند، چرا ما از ذاتشان مفهوم وجوب وجود را داریم انتزاع می‌کنیم؟ یعنی وقتی که یک مفهوم وجوب وجود دارد انتزاع می‌شود از این ذات، قطعا باید چیزی در آن ذات به همین سبک باشد که دارد به من مفهوم وجوب وجود می‌دهد. پس می‌شود که این ها باید نقطه ی اشتراکی ذاتی داشته باشند. افزون بر این وقتی نقطه اشتراکی ذاتی داشته باشند، باید نقطه ی اختصاصی به حسب ذات هم داشته باشند تا از آن واجب دیگر ممتاز شوند و تعدد شکل بگیرد، پس واجب می‌شود مرکب.

اگر بگویند نه، نقطه ی تمام ذاتشان مشترک باشند، به حسب خارج از ذات این ها امور اختصاصی داشته باشند. می‌گوید این وجوب وجود، نقطه اشتراکی ذاتشان را تشکیل می‌دهد. این واجب که از این واجب جدا می‌شود به حسب اعراض خارج از ذات است. این حرف را بنید می‌دانید یعنی چه؟! اعراض در مرحله پس از وجوب وجودند. ما الان کلاممان در کجاست؟! در مرحله وجوب وجود است. لذا فلاسفه اصلا این فرض را مطرح نکردند. شما اگر بگویید اعراض، اعراض جزو دامنه های وجود یک شی به حساب می‌آید. یعنی معلولهای یک شی اند. ما الان در سطح واجب الوجود داریم بحث می‌کنیم، نمی‌شود بگوییم واجب الوجود به حسب معلول هایش از همدیگر ممتاز می‌شود. از نقطه ی اول باید ممتاز باشند تا بگوییم معلولهایش از همدیگر ممتاز می‌شوند. یعنی باز کلام برمی‌گردد به آن نقطه ی اول.

در صفحه ۱۵۷، یعنی فصل دوم از مرحله ۱۲، بیان علامه را ببینید، آن حجة اخري را توجه بفرمایید، نه استدلالی که اول آمده.

حجة اخري لو كان هناك واجبان فساعد، اگر در عالم واقع، هناك یعنی عالم واقع، ما مدعی هستیم که یک واجب هست، اگر فرض کنیم دو واجب یا بیشتر باشد، لو كان هناك واجبان فساعد، إمتاز احدهما من الآخر بعد اشتراكهما في وجوب الوجود، امتیاز پیدا خواهد کرد هریک از این دو تا، اگر دو تا فرض شود، از دیگری بعد از اشتراکی که این دو تا در اصل وجوب وجود دارند. یعنی یک نقطه اشتراکی دارند که وجوب وجود به ما میدهد، و یک نقطه ی اختصاصی در مرحله ذاتشان وجود دارد، چون می خواهند ممتاز از بقیه واجب ها باشد. خیلی روشن است که و ما به الامتیاز غیر ما به الاشتراك بالضرورة، عامل اشتراك غیر از عامل اختصاص و امتیاز ست. نگوئید که خب تشکیکی می تواند باشد، یکی از چیزهایی که اینجا شکل می گیرد. در بحث تشکیک یادتان هست که می گویند ما به الامتیاز عین ما به الاشتراك است؟! یعنی یک چیز در درون خودش موجب اختلاف می شود. در اینجا نمیتوان پیدا کرد چون وقتی این حرف را زدیم، یک واجب میشود ضعیفتر. وقتی ضعیف شد دیگر معلول است.

شما وقتی واجب فرض می کنید یعنی هیچ نیازی به هیچ چیزی ندارد و یک چنین چیزی نمیتواند تنزل یک چیزی باشد. اینطور نمی شود لحاظ کرد.

و ما به الامتیاز غیر ما به الاشتراك بالضرورة، خب اگر این اتفاق بیفتد چه میشود؟! و لازمه تركب ذاتهما من ما به الاشتراك و ما به الامتیاز. و لازمه اش تركب (تركيب یافتن) ذات این دو واجب الوجود مفروض است از این دو جزء، من ما به الاشتراك، از آن جزئی که به آن اشتراك حاصل می شود، و از آن جزئی که امتیاز به آن حاصل می شود.

و لازم التركب الحاجة الي الأجزاء، و لازمه ی تركب چیست؟ خب مركب شود چه اشکالی دارد؟! می گوئیم مركب محتاج به اجزاء است، و هو التنافي الوجوب الذاتي، و این منافات با وجود ذاتی آن شی دارد که ما در مرحله قبل اثبات کردیم دارد، التي هو الغني الصرف، که وجوب ذاتی همان غنای صرف و غنای محض است که هیچگونه نیازی ندارد.

شما ادامه دهید. اگر بگوئید که ما نقل کلام می کنیم به اجزاء، اجزایش واجبند و این ها خودشان واجب نیستند. همین که می گوئید اجزا واجبند یعنی فرض تعدد کردید، با نفس این استدلال در او پیاده می شود. و اگر باز هم این مسیر را می خواهید ادامه دهید، یعنی چه؟! یعنی شما منتهی به واجب الوجود بالذات نخواهید شد. یعنی آنچه را که در فصل قبل اثبات کردید، با فرض تعدد ابطال و ردش خواهید کرد.

این استدلال اولی است که طرح شده است.

سؤال: اگر دو اراده ی محض تصور کنیم که هر کدام اراده ی متفاوتی کرده باشد، این ها الان تعارضی دارند یا اینکه ذاتشان بسیط است؟

استاد: بحث را می بریم راجع به اینکه آیا هر دو وجوب وجود دارند یا نه؟! اگر وجوب وجود دارند پس در نقطه ی ذات باید یک اشتراکی داشته باشند. چنانکه شما در اصل اراده هم گفتید که اشتراک دارند. شما بیش از آنچه که ما گفتیم مطرح کردید. شما بحث اراده را مطرح کردید، هر دو وجوب بالذات دارند و هر دو هم اراده دارند. آیا نباید در یک نقطه ای اختلاف داشته باشند؟!

سؤال: چرا باید داشته باشند.

استاد: اگر اختلاف نداشته باشند که دو تا نمی شوند. اگر هیچ نقطه اختلاف نداشته باشند که چرا دو تا شود؟!

سؤال: دو اراده مختلف کردند. مثلاً یکی اراده شر کرده و یکی اراده خیر.

استاد: بله در همینجاست دیگر. اگر تمام ذاتشان یگانه و مشترک باشد چرا دو تا اراده ی مختلف از او برخیزد؟! اراده ها از این ذوات برمیخیزد. این را نباید بگوییم که اراده که مختلف شد قطعاً ذات مختلف است، نه غیر از این. همین که می گوئید دو تا هست، یک چیزی باید عامل این دو تا شدنش باشد دیگر. اینهایی که شما گفتید عامل اشتراکی بود یعنی وحدت و یگانگی. یعنی اینکه ما در وجوب وجود که تفاوتی نمی بینیم. در اراده که فرقی نمی بینیم. پس این دو در چه چیزی فرق دارند؟!

در یک نقطه ای باید فرق داشته باشند دیگر. وقتی در یک نقطه ای فرق دارند آن ترکیب ذات شکل می گیرد. یعنی این ها مشکل از یک چیزی که با بقیه ی مشترک می شوند و یک چیزی که اختصاص دارند و با بقیه مشارک نمی شوند. یعنی می شود حداقل مرکب از دو جزء. افزون بر اینکه آن نکته هست. اگر شما دو اراده فرض می کنید، چرا دو اراده ی مختلف دارند عرضه می کنند؟!

ما یک بحث ثنویت داریم و مطرح می کنیم و توضیح می دهیم. اینجا این تبیین را خواهیم کرد ولی در هر صورت اگر کاملند و در ذات مشترکند، چرا دو اراده ی مختلف؟! اگر اینطور باشند باید اراده هایشان هم واحد باشد. چرا چیزهای مختلف شکل می گیرد؟

سؤال: استاد اراده هم معطوف به علت و معلول است؟! یعنی مثلاً من اراده یک چیزی را می کنم، یک علت و معلولی موجب شده من اراده کنم؟!

استاد: قطعاً.

سؤال: این دیگر جبر است.

استاد: اشکال ندارد، اگر ما در درون جبر بیفتیم بهتر است که از علیت خارج شویم. اگر از علیت در جایی خارج شدید، دیگر حتی همین بحث‌ها هم میسور نخواهد بود بحث علیت خیلی مهم است. مدام باید بحث‌ها را سبک سنگین کنید، هر سوالی جواب خاص خودش را دارد ولی اگر نتوانستیم بحث اراده را دستگاه علیت حل کنیم، علیت را خراب نکنیم. حتی من معتقدم اگر ما جبرگرا شویم بهتر است تا علیت را خراب کنیم. اگر علیت را خراب کردی، همه جا خراب خواهد شد. اگر علیت همه جا خراب شود، یک تعبیری صدرا دارد، افزون بر اینکه شما نمی‌توانید حتی خدا را هم اثبات کنید، نمی‌توانید حتی حرف بزنید، نمی‌توانید فکر کنید، چون تمام این‌ها مبتنی بر علیت است. علیت تخریب شود، یعنی رابطه‌ی ضروری اگر تخریب شود، شما از هر مقدما ای می‌توانید به هر مقدمه ای برسید، هیچ ارتباطی ضروری‌ای بین این مقدمات نخواهد بود.

آنجا را توجه داشته باشید. جنگ مهمی در فضای اراده وجود دارد.

سؤال: آزادی بهتر از نفی جزئی علیت نیست؟!

استاد: نه. نفی جزئی نیست، قواعد عقلی جزئی کلی ندارد، نفی‌اش که کردید، مطلق از بین خواهد رفت
یک کسی رفته بود نزد ایت الله بهجت گفته بود چطور می‌شود که ما اراده داریم؟! پس خداوند متعال که ما را خلق کرده است.

گفته بودند شما برای حاصل شده است که به نحو حضوری و شهودی هرکاری را که بخواهی می‌توانی انجام دهی؟!
گفت بله.

گفتند تمام است.

شما ممکن است تحلیل‌هایش را نفهمید چطور است؟! ارتباط و جمع کردنش با خیلی از بحث‌ها را نتوانید برقرار کنید، من نمی‌گویم شما اینطور حل کنید، باید به لحاظ علمی حل شود ولی خب چون بحث، بحث بسیار سنگینی است، اگر کسی نتوانست حل کند، من ان شاء الله در این بحث شبهات رایج عرض خواهم کرد، برخی از شبهه‌ها هست که پایه کار شما را خراب می‌کند. این شبهه باید حل شود. برخی از شبهه‌ها پایه را خراب نمی‌کند، فقط شما نمی‌دانید چطور با آن نکته جمعش کنید.

سؤال: چرا پایه را خراب می‌کنند، اگر اراده را بگذاریم کنار...

استاد: حالا این را توجه داشته باشید و این یک بحث عامی است. مثلاً ما در برخورد با شبهات، این را من باید در بحث بعدی می‌گفتم، وقتی یک شبهه پیش می‌آید، همه را تخریب می‌کنیم و تا آخر می‌رویم. این یک اشتباه است. چون شبهات دو دسته هستند برخی از آنها ریشه‌ی آن استدلال شما را می‌زند، برخی از شبهات ابهام در جریان استدلال شما ایجاد می‌کند.

یعنی شما نمی‌دانید این استدلال را هرچه نگاه می‌کنید واضح و روشن هست ولی نمی‌دانید این بحث را چطور در کنار آن باید حلش کنید.

نباید استحکام اصل استدلال را با این شبهه خراب کرد. باید دائما کوشید که آن مسئله حل شود. حالا ممکن است حل نشود، من چرا آن را خراب کنم؟!

این مهم است. من در خیلی جاها این را پیاده می‌کنم. مثلاً فرض کنید ما الان نمی‌دانیم که من چطور شما را می‌بینم. دیگر اصل دیدن را که انکار نکنم. واقعا فرایند دیدن با توجه به این شبهاتی که در بحث معرفت‌شناسی پیش آمده و مباحثی که مطرح می‌کنند، بسیار پیچیده و مبهم است. ولی آن بنیاد اصل قضیه که به نحو حضوری و شفاف واضح است، آن انکار نشود. آن سرمایه‌ی پایه ماست و آن را باید نگه داریم. تا بقیه چیزها درست شود.

می‌دانید که اصلاً متکلمین در فضای اراده دچار همین مشکل شدند. الان در دنیا همین بحث هست، جمع اراده با فضای علیت چگونه باید سامان پذیرد؟ و خوب راهی رفتند مثل صدرمتالهین، در نظام ضرورت علیت، درست کردند و اختیار را گنجاندند. این مهم است. به نظر من کار مهمی انجام گرفته است ولو آن بحث‌ها خودش خیلی دقیق است. یعنی تصور کردنش خیلی دقیق است. می‌رسیم. چون علامه چند پیاده کرده است، ما این چند خط را توضیح می‌دهیم. ولی نیایم اصل سیستمی که همه‌پیز مبتنی بر آن است را خراب کنیم، چون اگر او را خراب کردیم، در آن طرفش هم نمی‌توانیم کار کنیم.

سؤال: همه شبهات اینطور است؟!

استاد: نه نه، همه شبهات اینطور نیست. باید توجه کنید. بعضی از شبهات هم اراده‌ی یک مصادیق پیچیده است. کار به اینجا ندارم. ممکن است بحث کنیم که چطور است. اراده یک مصادیق بسیار پیچیده است که اتفاقاً ظاهرش دارد یک جور دیگر نمایش می‌دهد. استدلال آن جا محکم است. وقتی آنجا محکم است در حد ضرورت و بداهت است، یک چنین چیزی نمی‌تواند او را خراب کند. آن سر جای خودش هست.

سؤال: گفتید مرکب بودن واجب الوجود موجب چه میشود؟!

استاد: هر مرکبی محتاج به اجزاست. پس مرکب بما هو مرکب واجب نیست، اجزایش واجب می‌شود. اگر اجزایش واجب شد، مشکلات فراوانی پیش می‌آید و آن این است که چطور می‌توانند با هم تلاوم داشته باشند که یک حقیقت دیگر را بسازند. چون هر دو واجب الوجودند. باز همین استدلالی که بر تفی تعدد واجب است، در آنجا پیاده می‌شود. که شما د واجب فرض کردید باید نقطه‌ی اشتراکی و اختلافی داشته باشد و باز آنها هم باید اجزا داشته باشند پس خودشان واجب نیستند، اجزایشان واجب است، و این طور بحث ادامه پیدا می‌کند.

خب این یک استدلال در آن تئمه اگر ملاحظه بفرمایید از علگبارتهای علامه، شبهه ی معروف منسوب به ابن کمّونه مطرح شده است. این بنده خدا یکی تر حکما بوده است و خودش هم یک رساله ای در نفی این شبهه هم نوشته است ولی این شبهه به اسم او مشهور شده است. بعضی اوقات آدمها بدشانس هستند. این شبهه را طرح کرد و این شبهه و ایراد به مذاق خیلی ها خوش آمد.

خود این بنده خدا جواب بر این شبهه داده است ولی دیگر به جواب او توجه نکرده اند.

و بعد برایش گشتند و دیدند در اجدادش یک یهودی است و گفتند این شبهه ناشی از همان است. این ها واقعا پیش آمده در تاریخ فلسفه.

این شبهه بر اساس مبانی صدرا خیلی به راحتی حل و فصل می شود. من بیان ایشان را بگویم. ایشان می گوید که شما در این استدلالی که مطرح کردید، می گوید یک جزء اشتراکی دارد و یک جزء اختصاصی باید داشته باشد، منجر می شود به ترکیب واجب، وقتی منحرف به ترکیب واجب شد، پس مرکب محتاج به اجزاست و وجوب وجود تخریب می شود و دچار مشکل می شود. ما چرا این کار را نکنیم؟ ما بگویم که فرض کنید دو واجب الوجود دارید که این ها کاملا بسیط هستند و اصلا مرکب نیستند و به نحو تباین تمام ذات از همدیگر مختلفند.

یعنی این واجب الوجود به نحو تمام ذات با این واجب الوجود متغایر باشد.

سؤال: چطور می شود؟

استاد: مگر شما نمی گفت که اختلاف دو چیز یا به تمام ذات است یا به جز ذات است یا به خارج از ذات؟!

می گوید چرا شما اختلاف به جز ذات را در این بحث پیاده می کنید؟ شما اختلاف به تمام ذات را مطرح کنید. شما دو ذات مختلف کاملا متباین دارید که بسیطند و ترکیب به وجود نمی آورند. چطور می خواهید حلش کنید؟!

سؤال: چطور می شود که هر دو این ها واجب باشند؟!

استاد: راهی را که طی کردند همین بحثی که فلاسفه ما در فضاهاهای متاخر مطرح کردند و آن این است که چطور می شود انتزاع مفهوم واحد از متباین بما هو متباین صورت می گیرد؟! یعنی اگر شما دو ذات متباین صد در صد فرض کردید، چرا ما می توانیم از این دو ذات متباین صد در صد مفهوم واحد وجوب وجود، بعد مراقب باشید که می گوید وجوب وجود بالذات، یعنی ذات او این ویژگی را دارد. چون من نمیخواهم ادامه بدهم، بعضی ها رفتند دفاع کنند از ایشان یک توضیحاتی دادند که گفتند عرض خارج لازم باشد، یک توضیحاتی مطرح کردند، غافل از اینکه اینجا بحثش را صدرا قشنگ در جلد ۶ توجه داده است، مواظب باشید که اینجا بحث وجوب وجود بالذات است یعنی شما وجوب وجود را از ذات این شی در می آورید. اگر اینطور است و از ذات او وجوب وجود در می آوریم، این اصلا فرض شما را تخریب می کند. شما نمی توانید بگویند که به تمام

ذات با یکدیگر متباین باشند. یا ترکیب پیش نیاید. نه! ترکیب حتما پیش می‌آید! و لذا استدلالی را که حکما مطرح کردند، دوباره احیا خواهد شد. پاسخ این کمونه در این فضا را حکما مطرح می‌کردند، و در کار صدرا این مسئله خیلی شفاف شده است. این برهان اول.

اثبات توحید خداوند متعال بر اساس برهان صدیقین

برهان دوم بر اساس گروه دوم از برهان‌هایی که برای اثبات باری تعالی مطرح می‌شد شکل گرفته است، یعنی برهان‌های صدیقین.

یکی از مزایای پر اهمیت براهین صدیقین این است که همزمان با اثبات واجب الوجود، اثبات توحید هم می‌کند. چرا؟ ما برگردیم و آن گام‌ها را توجه کنیم.

اولین گام که در برهان صدیقین داشتیم این بود که ما می‌گفتیم شما متوجه وجود شوید. شما توجهتان را به آنکه اصیل هست و متن‌ساز است بدوزید.

مرحله دوم، در آن مرحله چیزی اصیل نیست، یعنی چیز دیگری به عنوان اصیل در انجا مطرح نیست.

مرحله سوم، متفرع بر آن دو، پس این یک حقیقت واحد است.

در همین نقطه برهان صدیقین، وحدت همین حقیقتی که بعدا می‌خواهد واجب الوجودش کند را اثبات می‌کند.

الان عبارات علامه را باهم می‌بینیم.

یک نکته باید مورد توجه قرار گیرد و علامه هم توجا کرده است، بحث تشکیک است. حتی اگر تشکیک هم مطرح کنیم، باز یک نظام تشکیکی داریم چون وجود یک بستر شده است. یک حقیقت سریانی شده. دیگر نمی‌توانیم دوره وجودی در نظر بگیریم.

چه چیزی موجب این دوره‌ی وجودی شده؟ چیز اصیل دیگری وجود ندارد که این اصیلها را از هم جدا کند. یکپارچه است. همان استدلال اولی که علامه در صفحه ص ۱۵۷ آورده همین بیان است.

الفصل الثاني في اثبات وحدانيته تعالى.

این استدلال اول است: کون واجب الوجود تعالی حقیقة الوجود الصرف التي لا ثاني لها يثبت وحدانية. اشاره به برهان اول فصل قبل کرده. یعنی همان برهان صدیقین که به تقریر ایشان مطرح کرد. این واجب الوجود حقیقت وجود الصرف باشد کجا مطرح شد؟ نه در برهان امکان، این در برهان صدیقین مطرح شد. اینکه واجب الوجود تعالی همان حقیقت وجود صرفی هست که دومی ندارد، این اثبات وحدانیتش را می‌کند. یک مزیتی که اینجا البته به اشاره آمده است، و من هم به اشاره عرض

می‌کنم، معمولا برای اثبات توحید، در ادبیات دینی یک بحثی داریم. یکی از ناب‌ترین بحث‌ها و آموزه‌هایی است در آموزه‌های دینی مثل معجزه می‌ماند و آن هم این است که خدا واحد است به وحدت عددی که به وحدت غیر عددی، هم این بحث خیلی سنگین است و به راحتی فهم نمی‌شود و عجیب است. مثلا گویا در جنگ صفین بوده است که امیرالمومنین در حال جنگ است، و یک بنده خدایی می‌آزد می‌گوید این که می‌گویند خدا واحد است، یعنی چه؟ بعد یاران امیرالمومنین حمله کردند سمتش که اینجا وسط این گرفتاری‌ها شما می‌پرسی اینکه خدا واحد است یعنی چه؟ امیرالمومنین می‌فرمایند شما بایستید. اصلا همه جنگ‌های ما بر سر همین است. و همه اینها مقدمه بحث معارف و فرهنگ است و این اصل است. والا ما برای چه می‌جنگیم؟ اگر بحث برای دنیا باشد که می‌توانیم انواع کیاست‌ها و ریاست‌ها را انجام دهیم که کارمان پیش برود. اما اصلا بحث همین است. شما آن جواب را بروید و مطالعه کنید و ببینید اصلا آن جواب را می‌فهمید؟

برخی از خطب نهج البلاغه وقتی به توحید می‌رسد، توضیحاتی می‌دهد، این را چرا می‌گوییم؟ چون بعضی‌ها می‌گویند در دین همیشه چیزهایی است ساده و فقط، فلاسفه اند که پیچیده مطرحش می‌کنند. دین خیلی ساده و روشن است. واقعا اینطور نیست!

بعضی از این‌هایی که مطرح می‌کنند و می‌گویند ما فقط دو دو تا چهارتا را قبول می‌کنیم. در روایات ما فقط دو دو تا چهارتا مطرح شده است؟ اصلا خود اثبات عصمت ائمه معصومین دو دو تا چهار تا است و یعنی اینقدر روشن است؟ بحث به این مقدار ساده که بعضی فکر می‌کنند نیست. شما فقط بیایید این احتجاجات ائمه معصومین را، مثلا آن احتجاجی که امام رضا با آن عمران صابی دارد را نگاه کنید، بحث‌ها خیلی سنگین است. و عرض کردم که وقتی امیرالمومنین جواب آن شخص را می‌دهد که چند جور وحدت داریم، این که خدا واحد است اینطور نیست و آنطور نیست و منظور این است و آن چه که مطرح می‌فرمایند، وحدت غیر عددی است. حالا نمی‌دانم شخصی که سوال کرد که بود ولی حتما فرد بسیار قوی‌ای بود که امام در حین جنگ، البته نه در آن زمان که شمشیر می‌زدند، در آن فضا واقعا چنین دغدغه‌ای داشته است. یعنی یک آدمی بود که این‌ها دغدغه‌های ذهنی‌اش بوده است که می‌خواست پرسد. و حضرت چون او را اهل دید، جوابی به این سنگینی مطرح کرده است.

در هر صورت این یک آموزه است. وحدت عددی یا غیر عددی؟! اکثر افراد وحدت عددی فهم می‌کنند. مثلا من یکی هستم و او یکی است و خدا هم یکی است. یعنی وحدت ما و خداوند در عرض عددهای دیگر است. یعنی نگاه کنید، فی نفسه دو بردار هست گرچه ما استدلال می‌کنیم که دومی ندارد. وحدت عددی یعنی همین. وحدت عددی یعنی اینکه قابل دو شدن هست، منتها در باب خداوند متعال ما استدلال داریم که دو نمی‌شود. دین می‌فرماید خداوند وحدت اینطوری ندارد. اگر شما وحدت خداوند متعال را تصور کنید اصلا نیازی به استدلال برای اثبات وحدتش ندارید. چون شما وحدتش را جوری تصور کردید که اصلا دومی فرض ندارد.

وقتی ما در استدلال چیزی را رد می‌کنیم یعنی قابل فرض هست. این توهم را می‌شود کرد و حالا می‌خواهیم ردش کنیم. اصلاً دومی برای او قابل فرض نیست. در همین بحث من برگردم به آن چیزی که در دو سطح زاویه دید اصالت وجود و آن بحث هویت‌های امکانی که مطرح می‌کردیم، چگونگی‌ها و ماهیت‌ها و ... اصلاً زاویه‌ی آن نگاه اول که نفی سفسطه می‌کند با او فرق دارد. در بحث وحدت یک چنین چیزی است. الان مطابق این استدلال نگاه کنید، شما وقتی به حقیقت وجود صرف رسیدید، اصلاً دو قابل فرض نیست در مرحله وجود و همان متن اصیل. دو اصلاً قابل فرض نیست که می‌خواهید نفی‌ش کنید.

و لذا ایشان می‌گویند وحدتی که از راه برهان صدیقین به دست می‌آید اثبات وحدانیت حق را می‌کند بالوحدة الحق، منظور از وحدت حق یعنی غیر عددی.

ثبت وحدانیت تعالی بالوحدة الحق التي يستحيل معها فرض التكثر فيها. وحدت حق چیست؟! آنی که اصلاً فرض تكثر درش محال است.

نه اینکه شما می‌توانید فرض تكثر کنید، حالا بیا بیا برهانی بیاورید که فرض تكثر ندارد نه اصلاً نمی‌شود تكثر را فرض کرد. التي استحیل معها فرض التكثر فيها. چرا؟! اذ کل ما فرض ثانيا لها، عاد اولاً، جون هر چیزی که دوم فرض شود برمی‌گردد به همان اولی. چون وجود صرف را دارید نگاه می‌کنید. شمد نقطه توجّهت به آن متن وجود است که دو بردار نیست.

چیزی وجود ندارد که آنجا را تکه پاره کند. اذ کل ما فرض ثانيا لها، عاد اولاً، لعدم المیز، یعنی در آن نقطه‌ی متن میزی وجود ندارد. بخلاف الوحدة العددية التي إذا فرض معها ثان عاد مع الاول اثنين. برخلاف وحدت عددی که وقتی با آن وحدت یک دومی فرض شود، این با آن دومی دو تا می‌شود، تازه اگر می‌خواهید توحیدش را اثبات کنید باید استدلال کنید که نه دومی غلط است و نیست. لَهْكَذا، اگر چیز دیگری اضافه شود، مثلاً می‌شود سه، چهار ... تا می‌شود. عدد درش قابل فرض است.

وحدت عددی آنی است که با تکرارش عدد درست می‌شود. وحدت حقی حقیقیه و غیر عددی اصلاً نمی‌شود تکرارش کرد. نمی‌شود تکرارش کرد. وحدت عددی آن است که تکرارپذیر باشد.

این هم راجع به آن چه که درباره مطلب دوم می‌خواستیم مطرح کنیم.

و اما مطلب سوم. ما در الهیات بمعنی الاخص در نظر داشتیم که پنج مطلب بیان کنیم، مطلب اول اثبات واجب بود، مطلب دوم اثبات توحید بود که این بحث تمام شد.

قبل از اینکه بخواهیم به صفات برسیم می‌خواهم نقد و بررسی چند شبهه رایج در زمینه‌هایی که گذشته است را مطرح کنیم.

نقد و بررسی چند شبهه رایج

من چند تا را در اینجا مطرح کرده ام چون اینها خیلی فراگیر است و خوب است که اینجا این مباحث طرح شود.

شبهه نخست؛ رؤیت خداوند متعال

یکی از شبهاتی که من همیشه وصفش را اینطور می آورم که می گویم ضعیفترین ولی رایج ترین شبهه است. یعنی همین افرادی که خودشان موحدند، به لحاظ لایه ی سطحی شان دائما کانّ یک تقاضای اینگونه دارند. این چیست؟! این است که خداوند متعال اگر هست چرا دیده نمی شود؟!

و یک شبهه ی عجیبی است. جواب دارد و آن اینکه چون ما در سطحیم و دائما اینطور عادت کردیم، انتظار داریم که اگر چیزی را اثبات کردیم، ببینیم، و همین مسئله وجود دارد. اگر خدا وجود دارد پس چرا دیده نمی شود؟!

خیلی بحث می شود در اینجا کرد. من برخی از این بحثها را مفصل مطرح نمی کنم. در آخر ممکن است یک اشاره ای به آن کنم. من یک تحلیلی را الان بحث کنم، توجه داشته باشید که هم به لحاظ فضاهای دینی می شود پیش برد، هم بحثهایی را که آقایان مطرح می کنند قابل بحث است. ببینید قوای ادراکی ما یعنی این حواس محسوسه که ما داریم، که الان سوال بحث این است که چرا دیده نمی شود؟! ما کمی بحثش را بسط میدهم و می گوئیم چرا دیده نمی شود، چرا لمس نمی شود، چرا بوییده نمی شود، چرا چشیده نمی شود و تعمیم می دهیم، بیشتر در همان دیدن می برند. به ملاک همینطور است.

ببینید حواس پنجگانه ما همیشه اشیا محدود را می تواند درک کند.

الان این مسئله را توجه داشته باشید. به چه علت است که شما یک صدایی را متوجه می شوید؟ به دلیل تقطیعیهایی که در این صدا وجود دارد. یعنی یک محدودیتهایی که هست، نفاذها. یعنی یاز یک جایی شروع می شود و یک جاهایی تمام می شود و فرض کنید یک نوع دیگری پدید می آید و چون اینها محدودند، قابل درکند و لذا این مثال را توجه کنید که اگر شما در یک جایی باشید، یک صدای ممتد وجود داشته باشد. ولو اینکه اولش را متوجه شوید، بعد از مدتی دیگر متوجه آن صدا نمی شوید. مثل صدای پنکه، مثل صدای وز وز مهتابی. کسی که وارد اتاق می شود متوجه آن است. یا مثلا بعضی از صداها گوش خراشی که آدم تعجب می کند که بعضا هم می گویند برای آرامشمان است.

وقتی صدا یک مرزی را در می نوردد، بحث فرکانس و اینها را ندارم که تازه آنها به درد این بحث می خورد. یعنی آنها هم مثالهای خوبی میتوانند باشند ولی اصلا همین مثال های عادی. وقتی ممتد می شود قابل درک نیست. مثلا بوها. چرا قوه ی بویایی ما وقتی یک بو ممتد می آید دیگر درکش نمی کند؟ چون محدود یاب است. چرا ما رنگها را متوجه می شویم؟ من دائما این مثال را می زنم. اگر این اشیایی که در این عالم هستند، همه شان یک رنگ می داشتند و با یک درجه. اگر اینطور میشد، پدر اصحاب دانش در می آمد تا آن رنگ را اثبات کنند. مثلا همه سفید بودند و همه هم با یک درجه سفیدی، هیچ رنگ دیگری اصلا

وجود نمی‌داشت، درختها، زمین، آسمان، و همه هم یک درجه و یک سطح. شما تنها چیزی را که متوجه نمیشدید همان رنگ سفیدی بود.

حالا یک مثالی را علامه حسن زاده آملی می‌زدند که فرض کنید که همیشه هوا ابری بود، ببینید اصحاب دانش چقدر باید زحمت می‌کشیدند که اثبات کنند یک خورشیدی در پس این ابرها داریم.

اگر همه اش یک رنگ بود، ما نمی‌توانستیم اثبات کنیم، خیدی سخت بود باید به دنبال یک سری استدلالهای دیگر می‌رفتیم تا این رنگ را اثبات کنیم.

به دلیل اینکه قوای حسی ما با محدودیت مسایل را درک می‌کند. یک چیزهای دیگری هم این وسط هست که حالا ممکن است که عرض کنم.

قوای ادراکی ما این گونه است، قوای ادراکی حسی ما محدودیت یافته است و اشیا محدود را در می‌یابد. اگر یک چیزی از یک عرض محدودیت خارج شود، درکش سخت خواهد شد و گاهی اوقات می‌گوییم نشدنی است.

حالا بیایید راجع به خداوند متعال، آن خدایی که ادیان و استدلالهایمان اثباتش می‌کنند، فاینما تولوا فثم وجه الله است. از لحاظ زبان دینی خداوند همه جا حاضر است. مخصوصا این براهین صدیقین را اگر توجه کنید، آن رویکرد واقع بماهو واقع در همه صحنه‌ها هست. الان شما لحظه ای و ذره ای در هیچ ساحت وجودی از آن رویکرد جدا نیستید. و لذا در نگاه‌های متعارف و عادی اصلا از او غفلت می‌کنیم و دائما در کثرت ها غرق هستیم. حتی نگاه کنید که با نگاه های فلسفی ای که مطرح شد، شما متوجه آن نکته شده باشید که این بسیار عالی است، وقتی می‌گوید الله نور السموات و الارض، بگردیم پیدا کنیم، چرا پیدا نمی‌کنیم؟! چون همه جا هست، همه جا حق حاضر است. کسی آمد خدمت رسول گرامی اسلام صل الله علیه و آله وسلم، پرسید خدا کجاست؟! (فرمایشی که رسول الله با جاسلیق دارد)

حضرت می‌فرماید خدا؟! بالا است، پایین است، این طرف است، آن طرف است، خدا همه جاست.

اگر کس دیگری بود ممکن بود رسول خدو جور دیگری جواب دهد.

این نکته را مورد توجه قرار دهید که هر وقت ائمه معصومین با کفار، با اصحاب ادیان دیگر برخورد می‌کنند، اینجا کلمات خیلی عالی می‌شود به دلیل آنکه آنها یا اصحاب دانش بودند یا فیلسوف بودند.

یک بار یک کسی می‌گفت در روایات فلسفه رد شده است، من پرسیدم کجا روایات فلسفه را رد کرده است؟!

من گشتم در تمام روایات، از کل آنها دو روایت وجود دارد که یک روایت از قرن دهم به آن طرف نمی‌رود و یک روایت از توحید مفضل است که توحید مفضل اصلا تصریح کرده است

سؤال: تمام توحید مفضل بحث فلسفی است.

استاد: نه نه نکته ای وجود دارد، چون یک جایی دارد که می گوید مرگ باد کسانی را که خودشان را به فلسفه منسوب می کنند و این را برخی از بزرگان مثل میرزا مهدی اصفهانی، این را به عنوان استدلال نفی فلسفه آورده اند. و یک مقاله ای در این راستا نوشته شده است. آنجا این بحث مطرح شده است که اولاً خود این بحث را نگاه کنید، می گوید منتهلین فلسفه، خودش مدح فلسفه است، فلان انتهل الشعر فلان، یعنی فلانی شعر فلانی را به خودش نسبت داده است.

سؤال: یعنی آنانکه خودشان را شبیه فیلسوفها می کنند.

استاد: فیلسوف نما ها، کسانی که فلسفه را به تودشان نسبت می دهند درحالیکه که فیلسوف نیستند. و جالب است که در توحید مفضل، حضدت در ادامه می فرمایند که کیف اُمیت؟! چگونه چشم های آنها از دیدن تدبیر و قصد در نظام هستی کور شده است؟ معلوم است که به یک شق خاصی از فلاسفه دارد اشاره می کند و منکر این فضا هستند. و جالب این است که در همان توحید مفضل اسم ارسطو را می آورد و با تجلیل از او یاد می کند. یک روایت داریم که یک مقدار سندش قدیمی تر هست وضعیتش اینطور است و یک روایت داریم که از قرن دهم به آن طرف نمی رود.

من گفتم کجای این روایات این را گفتند؟! گفت آنجا که همه کسانی که به مناظره با ائمه می آمدند، همه فیلسوف بودند. پس معلوم میشود که فلسفه دچار اشکال است.

حالا در آنجا هم که نگاه کنید، حضرت آنها را اهل می بینید که حرفهای عالی بزنند و آنها قانع می شوند. پس فلسفه مشکل ندارد. فیلسوف مشکل دارد (اگر میخواهد مشکل داشته باشد).

الان دکتر زیاد شده است، یک زمانی که تازه دکتر داشت شکل می گرفت، آنهایی که در فضای سنتی بودند می گفتند دکتر یعنی ملحد. یعنی اینقدر تبادر می کرد. دکتر یعنی منکر اینجور چیزها. آن زمان من یادم هست که بعضی افراد می گفتند دکتر یک عنوان است که می تواند مسلمان یا کافر باشد. فیلسوف هم همین است فلسفه یک عنوان است. فیلسوف ممکن است الهی باشد و ممکن است ملحد باشد.

برگردیم به بحث مان.

رسول الله می فرمایند خدا در همه جا هست.

این معنا که خداوند همه جا هست و هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن و فاینما تولوا فثم وجه الله، این یواش یواش در برهان های صدیقین دارد لمس می شود که چخ می خواستند بگویند. قدر این ها باید دانسته شود. تا قبل از اینها تعبدی بوده است. خداوند همه جاهست. بعضی ها نمی گفتند یعنی خدا عالم است نه این که همه جا هست. صریح روایات این را نفی می کند. صریح آیات هم همینطور بله چون همه جا هست به همه چیز هم عالم است ولی آن را فقط به علم تقلیل ندهیم.

این بحث ها فضای کار حضور حق تعالی را آشکارتر و آشکارتر کرده است. فضاها را واضح تر کرده است

چون حق تعالی حقیقتی است غیر متناهی و در همه جا حاضر است، قوای حسی ما حتی گاهی اوقات این معنا در قوای ادراکی برتر هم ممکن است پیاده شود و در نهایت معلول شود که ما آن قواهای برترمان هم فی الجمله حق را می فهمند. نه بالجمله. ولی قوای حسی که قدرت درک ندارد.

پس چون ما محدودیاب هستیم و حواس ما محدود یاب است و حق تعالی در همه جا حاضر است، خیلی واضح است که ما نمی توانیم حق تعالی را با چشم سر ببینیم. معنا ندارد این نکته.

اما بحث های دیگر هم هست. ما خیلی از چیزها را نمی بینیم، ولی کاملاً قبول داریم که هست. یکی از نمونه اوی فلسفی اش، چون نمونه های عرفی می زنند و من نقطه عالی اش را مثال فلسفی می دانم. مثلاً جسم. یک نفر شما بیاید که جسم را دیده باشد، ولی هیچ کس جسم را انکار نمی کند و همه قبول دارند. چون می گویند اگر اعراض داریم جسم داریم، استدلال فلسفی اش اصلاً همین است. ما جسم را با عقل اثبات می کنیم نه اینکه با حس و مشاهده درک کرده باشیم. که گفته که هر چه واقعیت داشته باشد باید دیده شود؟!

افزون بر نکته های دیگر که اصلو خداوند اگر یک چیزی دیدنی باشد اصلاً نمی تواند خدا باشد. آن نمیتواند مبدا کل باشد. مثلاً شما در این بحث نگاه کنید. مثلاً در ذکر الله اکبر نگاه کنید، خیلی ذکر مهمی است. وقتی شما می گوید الله اکبر، این جواب این پرسش است که خدا نمی تواند دیده شود. چون اگر می خواهد دیده شود، مثلاً خیلی باید بزرگ باشد ولی فضا باید از او بزرگتر باشد. یک جایی باید باشد دیگر. شما می گوید الله اکبر مت کل شی. تازه این برداشت ضعیفی از الله اکبر است. وقتی می گوید الله اکبر، دیگر نمیتوانید او را محدود در نظر بگیرید. خود این پاسخی است که نمی تواند دیدنی و مشاهده شدنی باشد.

عرض کردم که این شبهه، ضعیف ترین شبهه است در نزد الهیون ولی رایج ترین شبهه هم هست.

سؤال: شاید این شبهه در قدیم بوده و الآن نیست

استاد: ان شاء الله نباشد.

سؤال: ???

استاد: ممکن است. نگاهد خوشبینانه ای که شما دارید.... بله... اینطور است. من میدانم که در ذهن خیلی ها هست گرچه نمی گویند.

اگر هم حل شده باشد که خیلی عالی است. خیلی از چیزهایی را که الان مثلا ما وقتی دبیرستان هستیم و آن کتابها را میخواند اصلا حس می کند علوم تجربی، همهش را دیده اند، مسلط است و دست نمی خورد. ولی نه. گفتند ما یک آثاری دیدیم، یک تئوری ای آنجا مطرح می کنیم و همه این ها را به قاعده ی تجربی به ما دادند. حتی همین بحثی را که الان مطرح می کنند که مثلا خورشید در مرکز هست و این ها دارد می گردد. این ها خیلی جدی نیست. من نمی گویم حرفهای قبلی هد درست است ولی قبلی ها خیلی دقیق بودند. این ها توجه ندارند. اشکالات ضعیف مطرح می کنند. خود قبلی ها را علامه حسن زاده شواهدش را جمه کرده که آنها می گویند ما نمیدانیم زمین مرکز است و این ها می گردند یا یکی مرکز است و ما می گردیم؟! در هر صورت، صورت دیدن یکی می شود. و اصلا آنها تصریح دارند که ما برای محاسبات، خودمان را ثابت فرض کنیم بهتر است. همین الان هن در نظام محاسبات همین کار را می کنند.

حالا فرض کنید ماه را می گویند اینطور دیده میشود. اصلا معلوم نیست در یک افق دیگر ماه چطور دیده می شود.؟! مثل یک ساختمانی که شما مثلا از داخل یک جور ان را می بینید و از بیرون به یک شکل و از دورتر به یک شکل دیگر. همه هم حق است ولی باید نسبت این دیدن هد روشن شود.

این که الان مثلا ما اینطور میدیدیم، اتفاقا جالب این است که این همه حمله و من ناراحت می شوم به دلیل اینکه آن قدیمی ها هم اگر این را می گفتند با روش تجربی آن را می گفتند چون این را می دیدند و می گفتند. روش تجربه هم که خدای روشهای شماست. پس به روش تجربه نمی خواهید اعتماد کنید؟! این ها با همین روش تجربه گفته اند که خورشید دارد می گردد اگر روش تجربه باطل است که کارها و روش الان شما هن باطل است. پس باید یک اعتمادی به همان روش تجربه می کردند. آنها با عقل که اثبات نکردند که زمین ثابت است و آنها می گردند. الان خب سیستم دیگری را دارند مطرح می کنند. و من الان متأسفانه میبستم که در برخی از فضاها، ببینید که چقدر تبلیغات و مغالطات اینجا شکل می گیرد، این هجمه وسیع. اصلا کآن که قبلی ها چیزی نمی فهمیدند، مثلا هیئت بطلمیوسی با یک تمسخر و تحقیر. به این سادگی نیست، خیلی دقیق بودند. در آن فضاها حجم این اشیا آسمانی را تشخیص می دادند که چقدر است.

فاصله مان را تشخیص می دادند. پدیده های آسمانی را روی ثانیه و ثالثه و رابعه تشخیص می دادند نه فقط بحث ساعت و روز و این ها.

مال هزاران سال بعد را تشخیص می دادند. بحث ها دقیق بوده و به این سبک نیست که همه آنها را بگوییم. نمی گویم همه ی حرفهایشان درست است. می گویم علم و دانش است و دارد این بحث را پیش میرود و داریم با هم کار می کنیم. وبعد علم زدگی های افراطی ای آنچنانی که با پا گذاشتن روی چیزهایی که بسیار ضعیف تر از آنهاست، مطرح می شود. لاقلا آنکه می گفت خورشید حرکت می کند را همه می دیدیم، این یکی را چند نفر دیده اند؟!!

من نمیخواهم انکار کنم. شما بر اساس همان مسئله تجربه هم بخواهید بگویید این قابل اعتمادتر است تا آن یکی.
پس بنابراین یکی از شبهاتی که مطرح هست، که به نحو عمومی مطرح می شود و پاسخش هم همین بود که عرض کردم.
والسلام علیکم ورحمة الله